

مصادیق و کارکردهای خواص و حلقه‌های میانی در حکمرانی مردم پایه

از منظر قرآن کریم

علیرضا شاکری^۱

چکیده

حکمرانی مردم‌پایه، بر اساس نظریه مردم‌سالاری دینی، فرایندی است که در آن نقش اصلی در ایجاد و تداوم حکومت با مردم است. با این حال، عموم مردم به خودی خود از عهده این مسئولیت برنمی‌آیند و نیاز به خواص و پیشران‌هایی میان مردم و حاکمیت وجود دارد تا در هدایت و بسیج جامعه نقش ایفا کنند. اکنون، در چله دوم جمهوری اسلامی، که رهبر انقلاب در تبیین بیانیه گام دوم، مسئولیت پیشبرد حرکت عمومی را به جریان‌هایی به عنوان حلقه‌های میانی سپردند، ضرورت تبیین نظریات بومی و ایجاد چارچوبی سازمان‌دهنده میان منابع دینی در این زمینه احساس می‌شود. لذا مراجعه به قرآن به عنوان متن محوری دین، ضروری است. نوشتار پیش رو با روش تفسیر موضوعی و استنتاجی و با استناد به تفاسیر معتبر، در صدد کشف آیات مرتبط به خواص و حلقه‌های میانی و نقش‌آفرینی آنها در جامعه و حکمرانی است. براین اساس، مصادیقی مانند «مجاهدون»، «ربیون»، «حواریون»، «سابقون»، «نقبا»، «انصارالله»، «عبادالرحمن»، «اولی‌الالباب»، «راسخون فی العلم» و افراد خاصی مانند «مومن آل یس»، «مومن آل فرعون»، «آسیه»، «مریم» و «اصحاب کهف» به دست آمد و مورد بررسی قرار گرفت. نتایج نشان می‌دهد که در نظام حکمرانی قرآنی، مرز میان امام و مردم کمرنگ است، اما با توجه به عملکرد افراد، درجات مختلفی برای نقش‌آفرینی آنها متصور است. حلقه میانی مفهومی نسبی و تشکیکی است که بر پیشران‌هایی از مردم تطبیق می‌یابد. کسی که در زمینه‌ای پیشتاز باشد، به طور طبیعی به عنوان حلقه میانی شناخته می‌شود و با تقویت ویژگی‌های لازم، به مراتبی از جمله امامت میانی، نزدیک می‌گردد.

واژگان کلیدی: حکمرانی قرآنی، حلقه‌های میانی، مردم‌سالاری دینی، امامت میانی، پیشرانی

مقدمه

^۱ دانشجوی دکتری رشته حکمرانی دانشگاه عالی دفاع ملی (مدرسه عالی حکمرانی شهید بهشتی)؛ ar.shakeri74@gmail.com

حکمرانی مردم‌پایه، بر مبنای نظریه مردم‌سالاری دینی، به معنای فرایندی است که در آن، نقش اصلی در ایجاد، حفظ و تداوم حکومت با مردم است. مردم در نظام ولایی، که داعیه دار مردم‌سالاری دینی است، هم بنیان‌گذار انقلاب و نظام هستند و هم ضامن بقای آن. حکومت بدون حضور و مشارکت مردم، مفهوم و اعتباری ندارد و مردم به عنوان صاحبان اصلی حق، باید در تمام امور حاکمیتی، مدیریتی، جامعه‌پردازی و تحقق آرمان تمدن نوین اسلامی سهیم باشند.

با این وجود، عموم مردم به خودی خود و بدون سازماندهی مشخص، قادر به انجام کامل این مسئولیت نیستند. از این رو، وجود خواص، افراد پیشرو و حلقه‌هایی از میان خود مردم ضروری است که به عنوان واسطه بین مردم و حاکمیت، نقش کلیدی در هدایت و بسیج جامعه ایفا کنند. حال سوال این است که با چه سازوکار و الگویی می‌توان شکاف‌ها و فاصله‌های میان مردم و حاکمیت را پر کرد و ارتباط بین حاکمیت و مردم را در تمام سطوح، چه توده‌ای و چه نخبگانی، برقرار ساخت تا انسجام اجتماعی و حرکت همگانی لازم برای تمدن‌سازی به بهترین شکل ممکن تحقق یابد؟

اکنون که در چهل‌واژه دوم انقلاب اسلامی قرار داریم و در تبیین بیانیه گام دوم توسط رهبر انقلاب، وظیفه‌ی پیگیری راهکارهای عملی پیشرفت و حرکت عمومی ملت به جریان‌هایی به عنوان حلقه‌های میانی، سپرده شد، ضرورت دو چندان وجود دارد که نظریات بومی و اسلامی در این زمینه را بیش از پیش تبیین و به برنامه‌های عملی تبدیل کنیم. در این راستا نیازمند یک «چارچوب» سازمان‌دهنده میان منابع دینی هستیم. لذا مراجعه به قرآن به عنوان متن محوری دین و تعیین کننده جایگاه هر موضوع، ضروری است.

روش تحقیق نوشتار پیش رو با روش تفسیر موضوعی و استنتاجی می‌باشد. فرایند بهره‌گیری از روش تفسیر موضوعی در این نوشتار به این گونه است که تمام آیات قرآن کریم مورد مطالعه قرار گرفته و آیاتی که به طور مستقیم یا غیر مستقیم، به نقش آفرینی خواص و حلقه‌های میانی و نقش آفرینی آنها در جامعه و حکمرانی مرتبط می‌شود، استخراج شده است. سپس هر آیه در سیاق و چارچوب خود تفسیر می‌شود. به این معنا که به آیات قبل و بعد و همچنین شان نزول آنها توجه شده و سعی می‌شود معنای دقیق آیه استخراج گردد. پس از تفسیر تک تک آیات، تلاش می‌شود تا با ترکیب معانی آنها، یک مفهوم منسجم و جامع به دست آید. پس از پایان کار مفهوم‌یابی و انتخاب آیات مورد مطالعه، مراجعه به متون تفسیری و علمی انجام شد؛ زیرا با مراجعه به تفاسیر و مقایسه آنها با یافته‌های پژوهش، از یکسو، میزان قابلیت اطمینان و اعتماد به صحت مطالب بالا رفته و از سوی دیگر، ارزش یافته‌ها بیش از پیش معلوم می‌شود. لذا در ذیل هر آیه متناسب با مفهوم مد نظر آیه، با مراجعه به برخی از کتب تفسیری مانند المیزان و یا کتب مرتبط دیگر و همچنین بیانات قرآنی رهبر انقلاب و نظرات سایر اندیشمندان، توضیحاتی گنجانده شد.

به همین خاطر و بر اساس روش مذکور، مصادیقی از جمله «مجاهدون»، «ریبون»، «حواریون»، «سابقون»، «نقبا»، «انصارالله»، «عبادالرحمن»، «اولی‌الالباب»، «راسخون فی العلم» و همچنین افراد خاصی مانند «مومن آل یس»، «مومن آل فرعون»، «آسیه»، «مریم» و «اصحاب کهف» به دست آمد و مورد بررسی قرار گرفت.

مفهوم خواص و حلقه‌های میانی در کلام رهبر انقلاب

همانطور که گذشت، در ادبیات حکمرانی و خصوصا در موضوع حکمرانی مردمی بازیگرهای دیگری غیر از دولت، در مسائل حاکمیت تاثیرگذار و نقش آفرین هستند که بخشی از آنها عموم و بخشی هم خواص مردم میباشند. همان افراد یا مجموعه هایی که بایستی در جامعه حضور داشته باشند، تا امور اقشار و توده های مردم را جهت رفع مشکلات، سازمان دهی کنند.

لذا یکی از مهم ترین ارکان حکمرانی مردمی و اسلامی، که نیازمند بررسی و صورت بندی مجزایی دارد، افراد یا جریان هایی از توده مردمند که دارای ویژگی های خاصی هستند. خصیصه هایی که باعث می شود، حرکت عموم مردم به نقش آفرینی آن ها وابسته باشد.

رهبر معظم انقلاب در موارد گوناگونی بسته به نوع نقش آفرینی این جریان، تعبیر خواص جامعه، پیشران و یا در تعبیری مترقی تر، عنوان جریان های حلقه های میانی را به کار برده اند؛ که در اینجا به برخی از آن ها به ترتیب از سال ۱۳۷۵ تا ۱۴۰۲ اشاره می کنیم:

«مردم به دو قسم تقسیم می شوند: یک قسم کسانی هستند که بر مبنای فکر خود، از روی فهمیدگی و آگاهی و تصمیم گیری کار می کنند. راهی را می شناسند و در آن راه گام برمی دارند. اسمشان را خواص می گذاریم. قسم دیگر، کسانی هستند که نمی خواهند بدانند چه راهی درست و چه حرکتی صحیح است. در واقع نمی خواهند بفهمند، بسنجند، به تحلیل بپردازند و درک کنند. به تعبیری دیگر، تابع جَوَد. به چگونگی جَوَد نگاه می کنند و دنبال آن جَوَد به حرکت در می آیند. اسم این قسم از مردم را عوام می گذاریم. خواص چه کسانی هستند؟ آیا قشر خاصی هستند؟ جواب، منفی است. زیرا در بین خواص، کنار افراد با سواد، آدم های بی سواد هم هستند. گاهی کسی بی سواد است، اما جزو خواص است. یعنی می فهمد چه کار می کند؛ از روی تصمیم گیری و تشخیص عمل می کند؛ ولو درس نخوانده، مدرسه نرفته، مدرک ندارد و لباس روحانی نپوشیده است. به هر حال، نسبت به قضایا از فهم برخوردار است. خواص که می گوئیم -از خوب و بدش- یعنی کسانی که وقتی عملی انجام می دهند، موضع گیری ای می کنند و راهی انتخاب می کنند، از روی فکر و تحلیل است؛ می فهمند و تصمیم می گیرند و عمل می کنند؛ این ها خواصند. نقطه ی مقابلش هم عوام است؛ عوام یعنی کسانی که وقتی جَوَد به سمتی می رود، آن ها هم دنبالش می روند و تحلیلی ندارند. حرکت خواص، به دنبال خود، حرکت عوام را می آورد» (رهبر معظم انقلاب، ۱۳۷۵/۳/۲۰). «بنابراین، در هر جامعه، خواصی داریم و عوامی. آن وقت عوام هم که دنباله رو خواصند، وقتی خواص به سمتی رفتند، دنبال آن ها حرکت می کنند. باید خواص و اثرگذاران در ذهن مردم وارد میدان شوند و مردم باید آماده ی فداکاری باشند. در آن صورت همه کار خواهد شد و همه ی موفقیت ها به دست خواهد آمد» (رهبر معظم انقلاب، ۱۳۷۹/۰۳/۱۴)

«نقش آفرینان اصلی در این عرصه چه کسانی هستند؟ بدون شک مدیران جامعه جزو نقش آفرینان اند؛ سیاستمداران جزو نقش آفرینان اند؛ متفکران و روشنفکران جزو نقش آفرینان اند؛ آحاد مردم هر کدام به نحوی می توانند درخور استعداد خود نقش آفرینی کنند؛ اما نقش علمای دین، نقش کسانی که در راه پرورش ایمان مردم از روش دین استفاده می کنند، یک نقش یگانه است» (رهبر معظم انقلاب، ۱۳۷۹/۷/۱۴).

«پیغمبر فرمود: «لا تصلح عوام هذه الامّة الاّ بخواصّها»؛ اصلاح توده ی مردم، به اصلاح زبندگان و نخبگان هر کشور و جامعه بستگی دارد. از پیغمبر پرسیدند زبندگان چه کسانی هستند - «قیل یا رسول الله و ما خواصّ امّتک؟» - فرمود: «خواصّ

امتی العلماء و الأمراء؛ دانشمندان، روشنفکران، آگاهان، امرا و زمامداران، خواص و نخبگان امتند. ایجاد یک فکر، یک گفتمان، یک جریان فکری در جامعه، به دست خواص جوامع است؛ به دست اندیشمندان جامعه است؛ آن‌ها هستند که می‌توانند فکر ملت‌ها را به یک سمتی هدایت کنند، که مایه‌ی نجات ملت‌ها شود» (رهبر معظم انقلاب، ۱۳۸۲/۷/۲).

«ایجاد یک فکر، یک گفتمان، یک جریان فکری در جامعه، به دست خواص جوامع است؛ به دست اندیشمندان جامعه است؛ آن‌ها هستند که می‌توانند فکر ملت‌ها را به یک سمتی هدایت کنند که مایه‌ی نجات ملت‌ها شود؛ همچنان که خدای نخواست می‌توانند به سمتی ببرند که مایه‌ی بدبختی و اسارت و تیره‌روزی ملت‌ها شود» (رهبر معظم انقلاب، ۱۳۹۱ / ۹ / ۲۱).

ایشان همچنین در دیدار با جمعی از طلاب در سال ۹۴، با به کار بردن لفظ پیشرو بودن و حلقه واسط، در خصوص نقش طلاب در مبارزه با رژیم پهلوی می‌فرمایند: «مردم را چه کسی آورد به خیابان؟ شماها آوردید؛ طلبه‌ها آوردند. بله، امام رهبر بود، اگر امام نبود بدون شک این اتفاق اصلاً نمی‌افتاد. اما ابزار امام چه بود؟ آن وسیله‌ای که فکر امام را، خواسته امام را، آن نیت امام را تحقق بخشید، عملیاتی کرد، اجرایی کرد، حوزه علمیه بود؛ طلاب بودند؛ ارتباط انقلاب با حوزه قم این است. بله، درست است، ما می‌گوییم همه اقشار مردم در انقلاب شرکت داشته‌اند؛ واقع قضیه هم همین است. یا در مورد آن گروه‌های پیشرو، مثلاً می‌گوییم دانشجویها، طلبه‌ها و اسم دانشجویها را می‌آوریم، درست است، این‌ها هم واقعاً پیشرو بوده‌اند، در این شکی نیست؛ اما پیشرو بودن و ورود، یک حلقه وصلی لازم داشت؛ یک حلقه واسطی لازم داشت؛ این حلقه واسط، حوزه علمیه قم بود و البته حوزه‌های علمیه دیگر؛ فقط حوزه قم نبود. شما توجه داشته باشید که این انقلاب عظیم، این پدیده حیرت‌انگیز، این حادثه‌ای که دنیا را تکان داد -واقعاً دنیا را تکان داد- منتهی می‌شود به این حلقه واسط، یعنی به حوزه قم.» بنابراین حلقه میانی می‌تواند یک فرد باشد -مانند شهید مفتاح- و یا یک نهاد شد، مانند حوزه علمیه. (رهبر معظم انقلاب، ۱۳۹۴/۱۲/۲۵).

البته نکته‌ی مهمی که نباید از آن غفلت کرد این است که به هیچ عنوان نباید امور جامعه و حاکمیت منحصر در دست خواص جامعه باشد. و همچنین نباید فراخوان‌ها و امکانات حکمرانی صرفاً از طریق این افراد به عموم جامعه برسد. اتفاقی که در عمل رخ می‌دهد آن است که زمانیکه زمینه و بستر برای فعالیت عموم باز باشد، خود به خود افرادی که پیشران هستند و می‌توانند جزء خواص قرار بگیرند مشخص میشوند. اما تازمانیکه کار به نزدیکان و خواص بیشتر مطرح شده، محدود شود، حتماً از استعداد حقیقی همه‌ی مردم بی‌بهره می‌مانیم و رضایت عمومی را خدشه دار میکند.

در این باره آیت الله خامنه‌ای اینگونه توضیح می‌دهند: «تکیه‌ی امیرالمؤمنین و پیغمبر و قرآن روی همین مجموعه‌های عمومی مردم است؛ همین‌که ما عوام مردم می‌گوییم؛ یعنی رعیت و توده‌ی مردم و سواد مردم؛ همین چیزی که خواص خاص خرج کن امروز با طرح آن در مسائل سیاسی و اجتماعی مخالفند و اسمش توده‌گرایی و پوپولیسم است. این که جماعت و حزب و گروه و دسته‌ی خاصی را انتخاب کنید و اینها بشوند محور تصمیم‌گیری و محور کار و طبعاً محور خیرات، این گونه نیست. لذاست که در منطق علوی، نگاه و توجه به عامه‌ی مردم است. گروه‌های خاص و قشرهای خاص و جماعت‌هایی که اسم خاص و عنوان خاصی پیدا می‌کنند و برای خودشان تشخیص خاصی به دست می‌آورند، مورد اعتبار نیستند؛ نه این که باید به اینها ظلم شود؛ نه، اینها هم مثل بقیه‌ی مردم تشخیص ندارند؛ از نظر اسلام تعیینی ندارند؛ لذا می‌گوید: «و اجمعها لرضی الرعیة»؛ باید رضایت عامه‌ی مردم جلب شود. «و انما عماد الدین و جماع المسلمین و العدة للاعداء العامة من الامة»؛ پایه‌ی دین، توده‌ی مردمنند. این جمله را امیرالمؤمنین دارد می‌گوید. این اگر پوپولیسم هم هست، پوپولیسم علوی است؛ مورد احترام و تقدیس ماست. «والعدة للاعداء»؛ در مقابل دشمن، عده و امکان و استعداد

عبارتند از همین عامه. «فلیکن صغوک لهم و میلک معهم». میل و گرایش عمومی‌ات به طرف عامه باشد(رهبر معظم انقلاب، ۱۳۸۴/۷/۱۷).

عنوان بعدی که توسط ایشان در این زمینه به کار برده شده است، عبارت است از پیشرانها که در دیدار دانشجویی سال ۱۳۹۷ مطرح گشت: «قشرهای اثرگذار؛ قشرهای اثرگذار - قشرهای علمی، قشرهای اجتماعی اعم از دانشگاهی، اعم از حوزه‌ای، دانشمندان، هنرمندان که این‌ها قشرهای اثرگذارند - بایستی در این زمینه‌ها فعال باشند. و نیروهای جوان؛ یعنی مجموعه‌ی شماها که این نیروهای جوان، پیشرانند؛ این‌ها در واقع مثل لکوموتیو هستند، نقش لکوموتیو را [دارند] که وقتی حرکت کردند، به طور طبیعی به دنبال خودشان قطار را حرکت می‌دهند»(رهبر معظم انقلاب، ۱۳۹۷/۳/۸).

آیت الله خامنه ای پس از بیانیه گام دوم، نسبت به تبیین آن در خردادماه ۱۳۹۸، واژه پردازی جدیدی نسبت به این موضوع انجام دادند و به بیان مفهومی به نام «جریان‌های حلقه‌های میانی» پرداختند. ایشان تاکید کردند برای ایجاد یک حرکت عمومی به سمت چشم‌انداز انقلاب با محوریت جوانان، به چهار عنصر احتیاج داریم: «۱- شناخت صحنه ۲- جهت‌گیری مشخص (به سمت تمدن اسلامی) ۳- عوامل امیدبخش ۴- راهکارهای عملیاتی». و در ادامه فرمودند: «این چهار عنصری که گفتیم، تبیین این‌ها نیاز دارد به ذهن فعال و زبان گویا؛ منتها این [مورد] آخری که مسئله راهکارهای عملی باشد، احتیاج دارد به هدایت، تمرکز، پیگیری، فعالیت پی‌درپی و لحظه‌به‌لحظه؛ برای اینکه بتواند این کاروان عظیم جامعه را و مهم‌تر از همه جوان‌های جامعه را به پیش برده. این کار چه کسی است؟ این تمرکز، این ایجاد برنامه کار، پیدا کردن راهکار، ارائه راهکار، برنامه‌ریزی، به عهده چه کسی است؟ این به عهده جریان‌های حلقه‌های میانی است.»(رهبر معظم انقلاب، ۱۳۹۸/ ۳/۱)

ایشان در ادامه، تاکید می‌کنند خاستگاه حلقه‌های میانی، مردم و ملت هستند. «این، نه به عهده رهبری است، نه به عهده دولت است، نه به عهده دستگاه‌های دیگر است؛ بلکه به عهده مجموعه‌هایی از خود ملت است»(همان).

سپس نمونه‌هایی از حلقه‌های میانی را برمی‌شمرد و می‌فرماید: «تشکل‌های دانشجویی از این قبیلند، مجموعه‌های باتجربه و فعال در زمینه‌های فرهنگی و فکری و مانند این‌ها، از این قبیلند و هر که هم در این زمینه‌ها فعال‌تر باشد، مؤثرتر است؛ یعنی زمام کار، دست کسانی است که فعالیت کنند؛ تبلی و بی‌حالی و کسالت و مانند این‌ها به درد نمی‌خورد»(همان).

مورد دیگری که برای خواص توسط ایشان به کار برده شد، لفظ شتاب دهنده بود: «شتاب‌دهنده کیست؟ به تعبیر بنده، شتاب‌دهنده آن چیزی است که ما به آن می‌گوییم «خواص»؛ خواص جامعه. «خواص» یعنی چه؟ «خواص» یعنی مثلاً آدم‌های نام‌ونشان‌دار، آدم‌های باسواد و دانشمند؟ نه، «خواص» به این معنا نیست. «خواص» یعنی آن مجموعه‌ی انسانی که در کار خود، با فکر و با شناخت و با تشخیص عمل میکنند و تابع جو نیستند. این «خواص» میتواند در بین فعالان گوناگون انقلابی، در بین اصناف، کارگران، نظامی‌ها، روحانیون و گروه‌های مختلف باشد، میتواند در بین فعالان مطبوعاتی باشد، میتواند در بین فعالان دانشجویی باشد، میتواند در بین فعالان سیاسی باشد.»(رهبر معظم انقلاب، ۱۴۰۲/۱۱/۱۶)

در ادامه هم به وظیفه ی سنگین این افراد در حفظ جهت عمومی جامعه اشاره میکنند: «این افراد وظیفه‌ی سنگینی دارند؛ اینها بایستی جهت عمومی حرکت جامعه را حفظ کنند و نگذارند این حرکت دچار انحراف بشود. اگر خواص جامعه

از این وظیفه غفلت نکنند، حوادثی که پیش خواهد آمد ضربه‌های تاریخی به ملت‌ها میزند؛ ما در طول تاریخ اسلام، از این حوادث زیاد داشتیم. در زمان امیرالمؤمنین، در زمان امام حسن، در زمان امام حسین، کسانی بودند که جزو خواص بودند، مطلب را میفهمیدند، تشخیص میدادند، اما در لحظه‌ی لازم، به‌هنگام حضور پیدا نمیکردند؛ دچار تردید، دچار تأمل، دچار تنبلی و در مواردی دچار خیانت میشدند و روی دیگران هم اثر می گذاشتند، روی آن جمعیتی هم که تابع جوند اثر منفی می‌گذاشتند؛ [از این موارد] داشتیم. در جنگ صفین، کسانی به خاطر رفتن قرآن‌ها روی نیزه دچار تردید شدند، دیگران را هم دچار تردید کردند. حالا نقلیهایی هست — البته من خیلی به طور قاطع نمیتوانم بگویم — که بعضی از اینها تعمداً داشتند؛ اشتباه نکرده بودند، [بلکه] برای خاطر تبانی با دشمن این کار را میکردند! این هم گفته میشود؛ ممکن است یک چنین وضعی پیش بیاید. لذا من به شما عرض بکنم که امروز جبهه‌ی دشمن برای خواص برنامه‌ی خاص دارد؛ برای خواص در کشور خود ما و در خیلی از جاهای دیگر برنامه دارند که اینها را دچار تردید کنند، دچار تأمل کنند، دچار تعلل کنند، احياناً چرب و شیرین دنیا را به اینها بچشانند، اینها را جذب کنند برای اینکه در بزنگاه‌ها، در نقاط حساس، در آنجایی که لازم است یک اقدامی انجام بدهند، انجام ندهند و آن شتاب‌دهندگی‌ای که از خواص متوقع است، صورت نگیرد؛ برای این کار برنامه دارند. وظیفه‌ی خواص این است: در مواقع لازم، باید تردیدافکنی و شک‌آفرینی دشمن را خنثی کنند و [مسائل را] تبیین کنند؛ «جهاد تبیین» که بنده عرض کرده‌ام، ناظر به این است. و ما دیدیم کسانی بودند که اهل حرف زدن، اهل منطق، اهل استدلال، اهل اثرگذاری روی دیگران بودند و کار خودشان را در مواقع لازم انجام دادند. (همان)

مصادیق خواص و حلقه‌های میانی در قرآن

همانطور که مشاهده شد، می‌بایست به سوی ایفا کردن نقش خواص در جامعه حرکت کنیم، اما خواص باید از خود مردم برخیزند و به طور طبیعی به عنوان پیشران عمل کنند، نه اینکه به اطرافیان و خواص پر سر و صدا و پر توقع محدود شویم. بنابراین، یکی از پیشنهادها برای چگونگی اجرای حکمرانی مردم‌محور، شناسایی این افراد و مجموعه‌ها و واگذاری مسئولیت‌ها به ایشان است. البته اصل این پیشنهاد بر پایه منابع دینی شکل گرفته است و مراجعه به این منابع، به ویژه قرآن کریم، موضوع را شفاف‌تر می‌کند. هنگامی که به مباحث قرآنی مراجعه می‌کنیم، در موارد متعددی از افراد یا گروه‌ها و یا امت‌هایی در میان آحاد جامعه و حتی امت اسلامی یاد می‌شود که تا حد زیادی با خواص جامعه و یا حلقه‌های میانی همخوانی دارد. بنابراین سعی خواهد شد تا در ادامه ابتدا به مفهوم خواص و حل به برخی از آیات مربوط به این موضوع اشاره گردد.

(۱) یوشع و کالب؛ منعم علیهما

در جریان ورود بنی اسرائیل به ارض مقدس و سرپیچی آن‌ها از دستور حضرت موسی، زمانیکه صدای ولی جامعه به مردم نمیرسد، دو نفر از میان خود قوم حضرت موسی حضور دارند که به جای ایشان به مردم تذکر می‌دهند و مردم را به جهاد و اجابت دستور موسی (ع) دعوت می‌کنند و به نوعی نقش واسطه‌ی میان حضرت و امت او به شمار می‌روند.

«قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَ عَلَى اللَّهِ فَتْوَكُلُّوا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» دو مرد از زمره کسانی که از خدا می ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود، گفتند: از آن دروازه بر ایشان [بتازید و] وارد شوید؛ که اگر از آن، درآمدید قطعاً پیروز خواهید شد، و اگر مؤمنید، به خدا توکل کنید» (مائده، ۲۳).

در میان منابع نام این دو نفر، یوشع بن نون و کالب بن یوقنا است. یوشع بن نون به عنوان شاگرد و همراه حضرت موسی شناخته می شد و بعداً نیز در رهبری بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی (ع) نقش داشت. کالب نیز یکی دیگر از مؤمنان گروه بود که به مردم امید و انگیزه می داد تا از تصمیمات اشتباه خود دست بردارند و به جهاد بپردازند. هر دو نفر نیز از نقبای حضرت نام برده شده اند. این دو نفر با شجاعت و بصیرت خود در شرایط سخت، به قوم خود رهنمود دادند که به فرمان خدا عمل کنند و به سرزمین مقدس وارد شوند.

نکته مهم این است که این گروه، صرفاً شامل پیامبران و فرستادگان الهی نمی شود، بلکه شاگردان و پیروان راستین آن ها را نیز در بر می گیرد. این دو نفر که مجاهدانی سرسخت بودند، نشان می دهند که از نعمت و لطف خاص الهی برخوردار بوده اند. به عبارت دیگر، هر کس که در شرایط سخت و خفقان، قیام کند و سخن حق را بر زبان بیاورد، جزو «انعم الله علیهم» محسوب می شود.

۲) حبیب نجار؛ مؤمن آل یاسین

مورد بعدی که در این بحث قابل ذکر است، حبیب نجار است؛ که بیانگر آن است که یک نفر هم می تواند به تنهایی واسطه‌ی هدایت امت و امام قرار بگیرد.

حبیب نجار یا مؤمن سوره یس، که ضمن نقل ماجرای «اصحاب القریة» در سوره یس در آیات ۱۳ تا ۲۹ به وی اشاره شده است، را می توان مصداقی از حضور خواص و حلقه های میانی در دعوت رسولان الهی دانست.

زمانیکه فرستاده های حضرت عیسی به انطاکیه، مورد تکذیب قرار گرفته بودند و بحث میان آنها و قومشان بالا گرفته بود، ناگهان قرآن صحنه را عوض میکند و اشاره میکند به مردی با ایمان که از نقطه دور دست شهر با سرعت و شتاب به سراغ مردم که حرف رسولان الهی را نمی پذیرفتند، آمد و گفت: ای قوم من! از فرستادگان پیروی کنید: «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ* اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» (یس، ۲۰ و ۲۱).

این مرد که غالب مفسران نامش را "حبیب نجار" ذکر کرده اند از کسانی بود که در برخوردهای نخستین با رسولان پروردگار به حقانیت دعوت آنها و عمق تعلیماتشان پی برد، و مؤمنی ثابت قدم و مصمم از کار در آمد، هنگامی که به او خبر رسید که در قلب شهر مردم بر این پیامبران الهی شوریده اند، و شاید قصد شهید کردن آنها را دارند، سکوت را مجاز ندانست، و چنان که از کلمه "یسعی" بر می آید با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر رسانید و آنچه در توان داشت در دفاع از حق فروگذار نکرد. تعبیر به "رجل" به صورت ناشناخته، شاید اشاره به این نکته است که او یک فرد عادی بود، قدرت و شوکتی نداشت، و در مسیر خود تک و تنها بود، در عین حال نور و حرارت ایمان آن چنان او را روشن و گرم ساخته بود که بی اعتنا به پیامدهای این دفاع سرسختانه از مبارزان راه توحید، وارد معرکه شد، تا مؤمنان عصر پیامبر ص در آغاز اسلام که عده خیلی بیش نبودند سرمشق بگیرند و بدانند حتی یک نفر مؤمن تنها نیز دارای مسئولیت است و سکوت برای او جائز نیست. تعبیر به "اقصى المدينة" نشان می دهد که دعوت این رسولان به نقاط دور دست شهر نیز

کشیده شد، و دل‌های آماده را تحت تاثیر خود قرار داده بود، گذشته از این نقاط دور دست شهر همیشه مرکز مستضعفانی است که آمادگی بیشتر برای پذیرش حق دارند، به عکس، در قلب شهرها مردم مرفه‌ی زندگی می‌کنند که جذب آنها به سوی حق به سادگی ممکن نیست. تعبیر به "یا قوم" (ای قوم من) بیانگر دلسوزی این مرد نسبت به اهل شهر و مردم آن دیار است، و دعوت به پیروی از رسولان دعوتی است خالصانه که هیچ نفعی برای شخص او در آن مطرح نیست) مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۳۴۸/۱۸.

نکته‌ی نهفته در آیات هم این است که در این دعوت، حبیب نجار به جای آنکه همه‌ی بار و هزینه‌ها را بر دوش رسولان و ولی جامعه بیندازد، مردم را به سمت خودش میکشاند و میگوید "فاسمعون". یعنی مرا بشنوید. این مسئله نشان دهنده‌ی آن است که افرادی که از میان مردم در بزنگاه‌ها خودی نشان میدهند و پیشران میشوند، خود به خود جایگاهی شبیه به اولیای الهی پیدا میکنند و به تعبیری میتوانند جزئی از امامان میانی قلمداد بشوند.

رهبر انقلاب در مورد او اینگونه میفرماید: «در قرآن یک نمونه‌ای وجود دارد که به نظر بنده خیلی مهم است؛ آن قضیه‌ی رجل مؤمنی است که در سوره‌ی یاسین از او نام برده شده. وقتی که سه پیغمبر از طرف پروردگار در این قوم مبعوث شدند و مردم ایمان نیاوردند و علیه اینها توطئه کردند و تصمیم گرفتند که اینها را نابود کنند، یک مرد شجاع و مؤمنی خودش را بسرعت به جمعیت مردم رساند و گفت: یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ؛ از اینها پیروی کنید. بعد میرسد به اینجا؛ نکته‌ی مورد توجه من اینجا است: وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً... إِنِّي أَمْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُون؛ با صدای بلند، باصراحت، ایمان خودش را بیان میکند. خواص باید صریح باشند، باید باصراحت حرف بزنند، باید شبهه‌ها را از ذهنها زایل کنند، دوپهلو و دوگونه و تردیدآمیز حرف نزنند. إِنِّي أَمْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُون؛ بشنوید! من ایمان آوردم. این نمونه‌ی کاری است که خواص میتوانند انجام بدهند. (رهبر معظم انقلاب، ۱۴۰۲/۱۱/۱۶)

۳) حزقیل؛ مؤمن آل فرعون

مؤمن آل فرعون، از دیگر شخصیت‌های ویژه قرآنی است که ایمانش به خداوند را پنهان می‌کرد. او برای حفظ جان حضرت موسی(ع)، ایمان خود را آشکار کرد و به جرم ایمان، توسط فرعون کشته شد. در روایات شیعه از او در کنار امام علی(ع)، به عنوان یکی از صدیقان و همچنین از رجعت او در زمان ظهور حضرت مهدی(عج) یاد شده است.

اولین جایی که در قرآن کریم، از این شخص یاد شده است، در آیه ۲۰ سوره قصص است که در تفاسیر به همین جناب حزقیل تطبیق داده شده است. زمانیکه در زمان جوانی حضرت موسی حکم قتل موسی از طرف فرعون صادر شد، در این هنگام یک حادثه غیر منتظره موسی را از مرگ حتمی رهایی بخشید و آن اینکه مردی از نقطه دور دست شهر (از مرکز فرعونیان و کاخ فرعون) به سرعت خود را به موسی رساند و گفت ای موسی این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند، فوراً از شهر خارج شو که من از خیرخواهان توام: «وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ» (قصص، ۲۰).

این مرد ظاهراً همان کسی بود که بعداً به عنوان "مؤمن آل فرعون" معروف شد، می‌گویند نامش "حزقیل" بود و از خویشاوندان نزدیک فرعون محسوب می‌شد و آن چنان با آنها رابطه داشت که در این گونه جلسات شرکت می‌کرد. او از

وضع جنایات فرعون رنج می‌برد و در انتظار این بود که قیامی بر ضد او صورت گیرد، و او به این قیام الهی بپیوندد. ظاهراً چشم امید به موسی دوخته بود و در چهره او سیمای یک مرد الهی انقلابی را مشاهده می‌کرد، به همین دلیل هنگامی که احساس کرد او در خطر است با سرعت خود را به او رسانید و موسی را از چنگال خطر نجات داد، و بعداً خواهیم دید که نه تنها در این ماجرا، که در ماجراهای دیگر نیز تکیه گاهی برای موسی ع بود، و دیده تیزی برای بنی اسرائیل در قصر فرعون محسوب می‌شد. موسی این خبر را کاملاً جدی گرفت، به خیرخواهی این مرد با ایمان ارج نهاد، و به توصیه او "از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای!" (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ). (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۵۲/۱۶)

نام او حزقیل یا حزبیل و یا خربیل بوده است. او پسر عمو و خزانه‌دار فرعون بود که در مدت عمر طولانی خود ایمانش را از فرعون پنهان می‌کرد. زمانی که فرعون به او شک کرده بود، تقیه می‌کند و با توریه ایمان خود را پنهان کرده و جانش را حفظ می‌کند. در زمان دعوت حضرت موسی و ایمان آوردن ساحران به موسی(ع)، مؤمن آل فرعون هم ایمان خود را آشکار می‌کند و مانند ساحران توسط فرعون کشته می‌شود. دست‌ها و انگشتان او بر روی صلیب خشک و فلج شده بود و با همان حال به قومش اشاره می‌کرد و می‌گفت: از من پیروی کنید، تا شما را به راه رشد و کمال هدایت کنم. (قمی، ۱۳۶۳: ۲/۲۵۸)^۱

آیات ۲۸ تا ۴۵ سوره غافر، به توصیف این اتفاق می‌پردازد: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ...» (غافر، ۲۸).

بعد از آن که فرعون قصد کشتن موسی (ع) را داشت، مؤمن آل فرعون تلاش می‌کند او را نجات دهد و سخن خود با فرعونیان را در پنج موضوع زیر مطرح کرد.

سخنان محتاطانه با قوم خود، که لزومی به کشتن موسی(ع) نیست؛ اگر دروغ می‌گوید، به زودی رسوا می‌شود و اگر راست بگوید، نباید او را بکشیم. یادآوری سرنوشت اقوام پیشین، که گرفتار عذاب الهی شدند. یادآوری نبوت حضرت یوسف(ع) و اینکه بعد از یوسف (ع) برای فرار از مسئولیت، به خود می‌گفتید که بعد از او دیگر پیامبری نمی‌آید و این‌گونه در اسراف و گمراهی غوطه‌ور شدید. تذکر به گذرا بودن دنیا و یادآوری بهشتی که پاداش مؤمنین و افرادی است که عمل صالح دارند؛ در این پاداش تفاوتی بین زن و مرد نیست. همین سخنان باعث شد تصمیم فرعون بر کشتن موسی (ع) به تأخیر بیفتد و تصمیم بگیرد ساختمان بلندی بسازد و از آن بالا برود، تا از خدای موسی اطلاعی پیدا کند. مؤمن آل فرعون، در نهایت ایمان خود را آشکار می‌کند و می‌گوید شما مرا به کفر دعوت می‌کنید و من شما را به ایمان به خداوند عزیز غفار دعوت می‌کنم: وَأَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ. بعد از این سخنان بود که توسط فرعون به صلیب کشیده می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۵۲/۱۶)^۲

نکته‌ی دیگری که از کلام جناب حزقیل برداشت می‌شود، در آیه ۳۸ آمده است: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» (غافر، ۳۸) که نشان می‌دهد که وقتی دعوت حضرت موسی به عنوان رهبر جامعه پذیرفته نشد، حزقیل هم

^۱ قمی، تفسیر قمی، ۱۳۶۳ش، ج ۲، ص ۲۵۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۳۶۲ش، ج ۱۳، ص ۱۶۲

^۲ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۸ش، ج ۲۰، ص ۹۷

مانند حبیب نجار، خود را در مقام و هم‌سنگ او قرار داد و مردمش را به پیروی از خود فراخواند. او گفت: «ای قوم من، از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم.» این موضوع بار دیگر اهمیت و جایگاه والای افراد پیشران و تأثیرگذار در جامعه را نشان می‌دهد.

۴) اوسط قوم

در جریان یکی از داستان‌هایی که در سوره قلم نقل شده است، اشاره به شخصی در میان مردم با عنوان اوسط شده است. آنکه از سایرین میانه‌روتر و معتدل‌تر بود و همواره مردم خود را به حق یادآوری می‌کرد.

«قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ» (قلم، ۲۸)

این آیات ادامه داستان "أَصْحَابَ الْجَنَّةِ" است که در آیات قبل بوده. صاحبان باغ به این امید که محصول فراوان خود را بچینند، و دور از نظر مستمندان جمع‌آوری کنند، و همه را در انحصار خویش گیرند، و حتی یک فقیر بر سر این خوان نعمت گسترده الهی ننشینند، صبحگاهان به راه افتادند اما بی‌خبر از اینکه صاعقه‌ای مرگبار شب هنگام درست در موقعی که آنها در خواب بوده‌اند باغ را تبدیل به یک مشت خاکستر کرده است. در این میان یکی از آنها که از همه عاقلتر بود گفت: آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی‌گوئید. نگفتم خدا را به عظمت یاد کنید، و از مخالفت او بپرهیزید، شکر نعمت او را بجا آورید، و نیازمندان را از اموال خود بهره‌مند سازید؟ ولی شما گوش نکردید، و به روزگار سیاه افتادید! از این آیه استفاده می‌شود که در میان آنها فرد مؤمنی بود که آنها را از بخل و حرص نهی می‌کرد، و چون در اقلیت بود کسی گوش به حرفش نمی‌داد، اما پس از این حادثه دردناک، زبان او گشوده شد، و منطقش تیزتر و برنده‌تر گشت، و آنها را زیر رگبار ملامت و سرزنش گرفت. آنها نیز لحظه‌ای بیدار شدند و به گناه خود اعتراف کردند. تعبیر به "اوسط" در آیه قبل به معنی کسی است که در سرحد اعتدال از نظر عقل و خرد و دانش باشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۴۰۰/۲۴)

۵) اصحاب کهف

قرآن کریم در آیات ۸ تا ۲۶ سوره کهف، به داستان افراد ویژه‌ای به نام اصحاب کهف اشاره کرده است. أَصْحَابِ الْكَهْفِ یا یاران غار، مؤمنانی (مسیحی) بودند که برای حفظ ایمان خود و ایمن ماندن از ستم دقیانوس (۲۰۱-۲۵۱م)، به سمت غاری حرکت کردند و در آنجا به خواب عمیقی رفتند که حدود سیصد و نه سال طول کشید.

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹) إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰)» (کهف، ۹ و ۱۰).

کلمه "فتیه" جمع سماعی "فتی" است، و "فتی" به معنای جوان است، و این کلمه خالی از شائبه مدح نیست و تقریباً منظور از آن، جوان خوب می‌باشد. در ادامه می‌فرماید: «إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» (کهف، ۱۳) و معنای آن این است که اصحاب کهف جوانانی بودند که به پروردگار خود ایمانی آوردند که مورد رضایت او بود. و به دنبال بحث گذشته می‌گوید: «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا» (کهف، ۱۵). کلمه ربط به معنای محکم بستن است. و ربط بر دلها کنایه از سلب اضطراب

و قلق از آنها است. ما دل‌های آنها را محکم ساختیم، در آن هنگام که قیام کردند و گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است.^۱

این مهم است که به واسطه ی قیامشان، خداوند دل‌هایشان را مستحکم ساخت. گویا همانطور که در آیه های دیگر هم مشاهده کردیم، سنت خدا بر این است که باید ابتدا قیام و حرکتی از سمت انسان ها رقم بخورد و سپس امداد الهی برسد. همانطور که برای اصحاب کهف این چنین شد که همینکه قیام کردند، خداوند دل‌هایشان را محکم و استوار ساخت.

۶) مریم و آسیه؛ الگوی بشریت

در ادبیات قرآن، هیچ‌گونه تفاوتی از لحاظ جنسیت در اصل ضرورت حضور در میدان و کنشگری دیده نمی‌شود. قرآن کریم با آیات متعددی این اصل را مورد تأکید قرار می‌دهد که کنشگری و عمل صالح، فارغ از جنسیت، برای همه انسان‌ها ضروری است. در واقع، معیار ارزش‌گذاری در قرآن بر اساس تقوا، عمل صالح و تلاش در مسیر حق است، نه جنسیت. به طور مثال، آیه ۹۷ سوره نحل می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل، ۹۷).

البته موضوع قابل توجه در این زمینه این است که به دلیل طبیعت متفاوت مرد و زن، نوع کنشگری مردانه و زنانه به طور معمول متفاوت می‌گردد. اما با این حال تنها آقایان نیستند که می‌توانند از خواص باشند و نقش‌آفرینی جدی داشته باشند. بلکه افراد شاخصی از بانوان نیز در این میان حضور دارند و نقش‌هایی مهم و تأثیرگذار ایفا کرده‌اند.

در آیات پایانی سوره تحریم، خداوند با ارائه ی مثل‌هایی از زنان نمونه‌ای چون حضرت آسیه و حضرت مریم، الگویی برای مؤمنان فراهم می‌آورد که نشان‌دهنده قدرت ایمان و نقش زنان در تاریخ الهی است. حضرت آسیه، همسر فرعون، به عنوان نمونه‌ای از استقامت و دوری از ظلم معرفی می‌شود که با دعا از خداوند می‌خواهد در بهشت برای او منزلی قرار دهد و از ستم‌های همسرش و قوم ظالم نجات یابد. از سوی دیگر، حضرت مریم، مادری که با ایمان و پاکدامنی به معجزه‌ای بزرگ دست یافت، به عنوان نماد تصدیق کلام خدا و به حق‌گرایی مورد ستایش قرار می‌گیرد. این آیات به خوبی تأکید می‌کنند که در مسیر حق‌جویی و ایمان، زنان به عنوان الگوهایی بارز و تأثیرگذار برجسته هستند و نمونه‌ای برای کل بشریت می‌باشند که نشان‌دهنده ی اهمیت نقش آنان در تحقق ارزش‌های الهی و اجتماعی است.

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُّوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِكْرَامٌ - ۱۱ وَ ۱۲» (تحریم، ۱۱ و ۱۲).

نکته حائز اهمیت این آیات این است که خداوند اعلام نمی‌کند که این دو شخصیت تنها الگوهایی برای زنان هستند، بلکه آن‌ها را الگوهایی برای همه انسان‌ها، اعم از مردان و زنان، به شمار می‌آورد. با انتخاب حضرت آسیه و حضرت مریم به

^۱ ترجمه تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، جلد ۱۳، صفحه ۳۴۸

عنوان نمونه‌هایی الهی، پیام خداوند این است که زنان نیز می‌توانند در عرصه‌های ایمان و فضیلت پیشگام باشند و به عنوان نمونه‌هایی ارزنده برای تمامی انسان‌ها مطرح شوند.

۷) مجاهدون؛ خواص غربال شده

مصادیقی از خواص که در قرآن به آنها پرداخته شده است، نشان می‌دهد که این افراد، مرحله به مرحله ابتلائاتی را می‌گذرانند و به درجات عالی می‌رسند. این افراد دارای ویژگی بارز تعینی بودن هستند. گویا سنت خداوند بر آن است که همه ی سختی‌ها و ابتلائات را به جوامع ایمانی بپشاند تا از میان آن‌ها، افراد خاص و ثابت قدم را غربال نماید. این فرایند غربالگری به تقویت ایمان آن‌ها کمک می‌کند، و آن‌ها را در برابر چالش‌ها و سختی‌ها مقاوم‌تر می‌سازد.

مجاهدت و صبر در برابر ابتلائات اصلی‌ترین عوامل شکل‌گیری این خواص در جامعه ایمانی است و وجود آن‌ها بدون این استقامت امکان‌پذیر نیست. این چرخه آزمون و تمحیص، آن‌ها را به الگوهایی برای دیگران تبدیل می‌سازد، و در نهایت، به ایجاد جامعه‌ای مؤمن و آگاه می‌انجامد که در آن هر فرد در مواجهه با سختی‌ها به عمق ایمان و تقوای خود پی می‌برد.

خداوند جوامع ایمانی را با چالش‌ها و دشواری‌ها می‌آزماید، هدفی که در پس این سنت الهی نهفته است، آشکار ساختن مؤمنان راستین و برگزیدن افرادی است که در مسیر ایمان، استوار و پایدار قدم برمی‌دارند. در این میان، مجاهدت به عنوان یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌هایی که در این آزمون‌ها نمایان می‌شود، نقشی کلیدی ایفا می‌کند. قرآن کریم در آیات متعدد، به فضیلت و مقام والای مجاهدان نسبت به سایر مؤمنان اشاره کرده و برتری آنان را مورد تأکید قرار داده است. این امر نشان می‌دهد که جهاد و تلاش در راه خدا، از نشانه‌های بارز ایمان حقیقی است. وصف مجاهدون در میان آیات قرآن به کرات وجود دارد و همگی آنها بیانگر درجه ی بالاتر مجاهدان بر سایر مومنان است: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء، ۹۵).

آیات ۱۴۰ تا ۱۴۲ سوره آل عمران که مرتبط با جنگ احد است، نیز به خوبی نشان‌دهنده فرایند تمحیص و آزمون مؤمنان است. خداوند در این آیات می‌فرماید که روزهای سخت، وسیله‌ای برای تشخیص مومنان واقعی از دیگران است:

«إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ * وَلِيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (آل عمران، ۱۴۰ تا ۱۴۲)

مصدر “تمحیص” که فعل “یمحص” از آن مشتق است به معنای خالص کردن چیزی است از آمیختگی و ناخالصی‌هایی که از خارج داخل آن چیز شده است. در این آیات، تمرکز بر امتحانات الهی و چرایی آنهاست تا خداوند مؤمنان را در سختی‌ها بشناسد و آنها را در ردیف شهداء، مجاهدان و صابرين قرار دهد.

آیات همان سیاق در سوره آل عمران همچنان ادامه پیدا میکند و در آیات ۱۴۶ تا ۱۴۸ به طور کلی و با وصف دیگری غیر از مجاهدون، به توصیف یاران حقیقی همه ی پیامبران و اولیاءالله پرداخته میشود. اینها همان افراد خاصی می‌باشند که در این آیات به نام ربیون شناخته میشوند.

«وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونٌ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (آل عمران، ۱۴۶).

کلمه "کاین" کلمه‌ای است که برای افاده کثرت بکار می‌رود، و در فارسی به معنای "چه بسا" است و کلمه "من" در اینجا بیانیه است، و کلمه "ربیون" جمع کلمه "ربی" است، که نظیر کلمه "ربانی" به معنای کسی است که مختص برای رب العالمین باشد، یعنی جز به کار خدا به هیچ کار دیگر مشغول نباشد. (علامه طباطبائی، ۱۳۷۴: ۶۲/۴)

ربیون بر اساس روایات، دارای خصوصیتی بارز و خاص هستند. آیه فوق به دنبال حوادث احد، با یادآوری شجاعت و ایمان و استقامت مجاهدان و یاران پیامبران گذشته مسلمانان را به شجاعت و فداکاری و پایداری تشویق می‌کند و ضمناً آن دسته‌ای را که از میدان احد فرار کردند سرزنش می‌نماید و می‌گوید: پیامبران بسیاری بودند که خدا پرستان مبارزی در صف یاران آنها قرار داشتند.

و در این آیه، موعظتی و اعتباری آمیخته با عتاب، و نیز تشویقی برای مؤمنین است؛ تا به این ربیون اقتدا کنند، و در نتیجه خدای تعالی هم ثواب دنیا و حسن ثواب آخرت به ایشان بدهد؛ همان طور که به ربیون داد، و ایشان را به خاطر احسانشان دوست بدارد، همان طور که آنان را بدین جهت دوست داشت. و خدای تعالی از فعل و قول آنان چیزهایی را برای مؤمنین حکایت کرد، که مایه عبرت آنان باشد، و آن را شعار خود سازند، تا مبتلا به کردار و گفتاری که آنان در جنگ احد بدان مبتلا شدند نشوند؛ گفتار و کرداری که مرضی خدای تعالی نبود، که تا در نتیجه خدا نیز هم ثواب دنیا را به ایشان بدهد و هم ثواب آخرت را، همان طور که نسبت به آن ربیون جمع کرد میان ثواب دنیا و ثواب آخرت. (همان)

آنان به یاری پیامبران خود برخاستند و از تلفات سنگین و جراحات سخت و مشکلات طاقت فرسایی که در راه خدا دیدند هرگز سست و ناتوان نشدند، آنها در مقابل دشمن هیچگاه تضرع و زاری و خضوع و کرنش نکردند و تسلیم نشدند (ما ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا) بدیهی است خداوند هم چنین افرادی را دوست دارد که دست از مقاومت بر نمی‌دارند (وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ). آنها به هنگامی که احیاناً بر اثر اشتباهات یا سستیها، یا لغزشهایی گرفتار مشکلاتی در برابر دشمن می‌شدند به جای اینکه میدان را به او بسپارند و یا تسلیم شوند و یا فکر ارتداد و بازگشت به کفر در مغز آنها پیدا شود، روی به درگاه خدا می‌آوردند و ضمن تقاضای عفو و بخشش از گناهان خود از پیشگاه خداوند تقاضای صبر و استقامت و پایداری می‌کردند و می‌گفتند: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَاسْرِافْنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ؛ پروردگارا گناهان ما را بیامرز و از تندروییهای ما درگذر، و ما را ثابت قدم بدار و بر کافران پیروز بگردان» (آل عمران، ۱۴۷). آنها با این طرز تفکر و عمل به زودی پاداش خود را از خدا می‌گرفتند هم پاداش این جهان که فتح و پیروزی بر دشمن بود و هم پاداش جهان دیگر، (فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ). و در پایان آیه آنها را جزء نیکوکاران شمرده و می‌فرماید: (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) "خدا نیکوکاران را دوست دارد". و به این ترتیب یک درس زنده از برنامه مجاهدان

امتهای پیشین و سرانجام کار آنها و چگونگی برخورد آنها با مشکلات و پیروزی بر آنها برای تازه مسلمانان بیان می‌کند، و آنها را برای میدانهای آینده پرورش می‌دهد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۲۲/۳).

۹) حواریون؛ خاص الخواص

ورود عرصه خواص و حلقه های میانی به صورت عمومی را میتوان تحت عناوینی که گذشت مانند ربیون و مجاهدون مطرح کرد. اما گفتمان قرآن به همینجا ختم نمیشود و مطالبه های جدی تری را نیز با همین خواص مطرح میکند تا در سطح بالاتری فعالیت نمایند. آیاتی وجود دارند که اشاره به جمع ها و صفاتی دارند که میتوان آنها را خاص الخواص عنوان کرد.

یکی از مباحث مطرح شده در میان آیات قرآن که قابل تطبیق بر موضوع بحث می‌باشد، اصحاب خاص حضرت عیسی هستند که از آنها با عنوان حواریون یاد می‌شود.

«فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۵۲﴾ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ أَتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿۵۳﴾ وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴿۵۴﴾ آل عمران، ۵۲ تا ۵۴).

فلما أحس... " یعنی همین که عیسی از بنی اسرائیل، احساس کفر نمود، فرمود: کیست که مرا در راهی که به سوی خدا منتهی می‌شود یاری کند؟ و منظورش از این پرسش این بود که بفهمد از میان مردم چند نفر طرفدار حقند، تا روی همانان حساب کند و خلاصه بفهمد چقدر عده و عده دارد؛ نیرویش در آنان متمرکز گشته، دعوتش از ناحیه آنان منتشر شود و این خصیصه هر نیروی طبیعی و اجتماعی او (فیزیکی و مکانیکی) و امثال آن است که وقتی می‌خواهد دست به کار گشته و هر جزء از آن یک ناحیه را اداره و در آن عمل کند، باید نخست مرکزی و قانونی داشته باشد، تا همه نیروهای جزئی در آن محل متمرکز شود و آن مرکز تکیه‌گاه نیروهای جزئی و کمک‌رسان به آن باشد؛ و گرنه صدها نیروی جزئی و پراکنده کاری از پیش نمی‌برند و بلکه همه هدر می‌روند. عیسی (ع) بعد از آن که یقین کرد که دعوتش در بین بنی اسرائیل - یا همه و یا حد اقل اکثریت آنان - پیشرفتی ندارد و به نتیجه نمی‌رسد، و فهمید که بنی اسرائیل به هیچ وجه از کفر خود دست بر نمی‌دارند، و از سوی دیگر اگر میدان را به دست آنها بدهد، دعوتش به کلی باطل و رفتاری‌ها بیشتر می‌شود، برای بقای دعوتش این نقشه را طرح کرد که از آنان یاری بخواهد و به این وسیله دوست را از دشمن جدا کند (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۳۱۸/۳).

در واقع، این موضوع از چاره‌جویی‌های خداوند است که بن‌بست‌ها را با حضور حواریون رد می‌کند و درست در زمانی که حواریون حضور پیدا می‌کنند، معادلات به هم می‌خورد.

۱۰) انصارالله

در آیات ۹ تا ۱۴ سوره صف که سیاق مرتبط با پیروزی نهایی دین و غلبه ی بر همه ی ادیان مشرکان میباشد، از مومنین ایمان حقیقی همراه با جهاد اموال و انفس خواسته شده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تَوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ...» (صف، ۹ و ۱۰)

اما کار به همینجا ختم نمیشود و در انتهای سوره ی مبارکه ی صف، مجددا از خود مجاهدین طلب کنشگری در رده ی بالاتری به عنوان انصار الله میشود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ...؛ ای اهل ایمان، شما هم یاران خدا باشید؛ چنان که عیسی بن مریم به حواریون گفت: کیست مرا برای خدا یاری کند؟ آن ها گفتند: ما یاران خداییم» (صف، ۱۴).

یعنی آن قدر دین خدا را یاری کنید که به این علامت شناخته شوید. بنا بر این، آیه شریفه جنبه ترقی نسبت به آیه قبلی دارد که می فرمود (هَلْ أَدُلُّكُمْ...). در نتیجه برگشت معنای هر دو آیه به این می شود: با جان و مال خود تجارت کنید، و خدا را با ایمان و جهاد در راه او یاری نمایید، و بر یاری خود دوام و ثبات داشته باشید.

نکته ی مهم دیگری که در انتهای آیه اشاره میشود آن است که وقتی حضرت عیسی از حواریون خود درخواست یاری دین خدا می کند و آن ها هم لبیک می گویند، اینجاست که بخشی از عموم بنی اسرائیل همراه می شوند و بخشی دیگر کافر می گردند. در واقع، با نقش آفرینی حواریون و انصارالله، جبهه حق از باطل جدا می گردد و سبب پیروزی نهایی مومنین می گردد.

«...فَأَمَّنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» (صف، ۱۴)

لذا در مقام تطبیق با بحث حاضر، در جامعه، افرادی پیشران حضور دارند که جهت توده ی مردم را مشخص می کنند. در واقع توده ی مردم ممکن است به خودی خود جهت خاصی نداشته باشند و این حواریون و انصارالله باشند که جهت و راهنمای بقیه باشند.

(۱۱) نقباء

یکی دیگر از عناوین قرآنی که شباهت زیادی به تعبیر حواریون نیز دارد؛ نقباء هستند که در جریان داستان حضرت موسی، به عنوان افراد اصلی و ویژه قبیله های بنی اسرائیل شناخته میشوند.

قرآن اینگونه فرموده که همانگونه که خداوند آنها را به ۱۲ امت تقسیم نمود: «وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا...» (اعراف، ۱۶۰)، دوازده نقیب هم برایشان گماشته شد: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...» (مائده، ۱۲)

نقیب به معنای کسی است که از قومی آمار می‌گیرد، و احوال آن قوم را پی‌گیری می‌نماید، و جمع آن نقباء می‌آید. خدای سبحان برای مؤمنین از این امت داستانی که بر بنی اسرائیل گذشت می‌سراید، که چگونه برایشان احکام دینی تشریع کرد، و با اخذ میثاق امر آنان را تثبیت نمود، و نقباء برایشان برگزید، و بیان خود را به آنان ابلاغ فرموده حجت را بر آنان تمام کرد. علی‌الظاهر منظور از این دوازده نقیب دوازده رئیس است، که هر یک بر یکی از اسباط دوازده‌گانه بنی اسرائیل ریاست داشتند، و به منزله والی بر آنان بودند، کارهای آنان را فیصله می‌دادند، و نسبتی که این دوازده نقیب به دوازده تیره بنی اسرائیل داشتند نظیر نسبتی بوده که اولی الامر به افراد این امت دارند، در حقیقت مرجع مردم در امور دین و دنیای آنان بودند، چیزی که هست خود آنان وحیی از آسمان نمی‌گرفتند و شریعتی را تشریع نمی‌کردند، و کار وحی و تشریع شرایع تنها به عهده موسی بود. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۳۹۰/۵)

۱۲) عباد الرحمن؛ از پیشرانی تا پیشوایی

همانطور که در مثالهای قبلی مشاهده کردیم، یکی از شیوه‌های بیان مطالب در قرآن، این است که با ذکر عنوانی خاص، صفات ممدوح و مطلوبی در معرفی آن عنوان ذکر می‌گردد. به این ترتیب در سوره «فرقان»، ذیل آیات ۶۳ تا ۷۶ عنوان جدیدی به نام «عباد الرحمن» مطرح است: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (فرقان، ۶۳).

از یک نگاه، همه مردم بندگان خدای رحمان هستند و از این حیث تفاوتی بین آنها نیست. اما به قرینه اوصافی که در ادامه آیه و آیات بعدی آمده، معلوم می‌شود که این‌جا مقصود از «عباد الرحمن» همه انسان‌ها نیستند و معنای خاصی از آن اراده شده است. اما این‌که چرا از بین همه اسما و صفات خداوند، در این‌جا صفت رحمانیت خداوند انتخاب شده، شاید نکته‌اش این باشد که این‌جا صحبت از عباد و بندگان است که مشمول «رحمت خاص» الهی قرار می‌گیرند و لیاقت درک و دریافت رحمت‌های ویژه خداوند را پیدا می‌کنند. در هر حال، از سیاق کلام این مقدار مسلم است که مقصود از «عباد الرحمن»، در این‌جا همه بندگان و خلائق نیستند؛ بلکه آن گروه از بندگان منظورند که اوصافشان در ادامه آمده است. (مصباح یزدی، ۱۴۰۲: ۱۵۶)

آن صفات و ویژگی‌ها به شرح زیر است: ۱- تواضع و فروتنی. ۲- مدارا کردن با جاهلان و افراد نادان. ۳- عبادت‌های شبانه، مخصوصاً نماز شب. ۴- ترس از خداوند و خوف از عذاب الهی. ۵- ترک افراط و تفریط در مسائل مختلف زندگی. ۶- دست شستن از هرگونه شرک. ۷- احترام به خون افراد بی‌گناه. ۸- ترک بی‌عفتی و آلوده نشدن به زنا. ۹- حاضر نشدن در مجالس آلوده و باطل. ۱۰- پرهیز از کارهای لغو و بیهوده. ۱۱- تحقیق و تفکر و اندیشه در کارها. ۱۲- توجه به تربیت اولاد و فرزندان. ۱۳- پیشرانی و اسوه و الگوی دیگران بودن. ۱۴- صبر در مقابل مشکلات ناخوشایند زندگی.

در آخرین آیه از مجموعه آیاتی که در سوره فرقان اوصاف «عبدالرحمن» را بیان می‌کند، دو صفت برای عبدالرحمان ذکر شده است: یکی اهتمام به جامعه کوچک خانواده و فرزندان، و دیگری اهتمام به جامعه‌ای بزرگ‌تر به نام صالحان و پرهیزگاران.

در جمله اول که متضمن وصف اهتمام عبدالرحمن به خانواده است، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ؛ کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان ما باشد.» (فرقان، ۷۶)

در جمله دوم نیز می‌فرماید: «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (فرقان، ۷۶). یعنی ما را توفیق ده تا در راه انجام خیرات و به دست آوردن رحمت از یکدیگر سبقت گیریم، در نتیجه دیگران که دوستدار تقوایند از ما بیاموزند و ما را پیروی کنند. هم چنان که قرآن کریم درباره ایشان فرموده: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقع، ۱۱) و گویا مراد از دعای مورد بحث، این است که: بندگان رحمان همه در صف واحدی باشند، مقدم بر صف سایر متقین. و به همین جهت کلمه "امام" را مفرد آورد و نفرمود: و اجعلنا للمتقين ائمةً (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۳۳۹/۱۵).

لذا عبدالرحمن افرادی هستند که پس از اینکه مراتبی را طی کردند و ویژگی‌هایی را کسب کردند، کم‌کم می‌توانند به عنوان الگو، امام و پیشران مطرح باشند و این اتفاق کاملاً به صورت تعینی رخ می‌دهد و این افراد در جامعه نمایان و مشخص میشوند. در واقع ایشان مرحله‌ای از پیشسازی تا پیشرانی را طی میکنند و به پیشوایی نزدیک میشوند.

طبعاً کسی که می‌خواهد «امام» و پیشوای گروهی از مردم باشد، این ویژگی در او لحاظ می‌شود که پیشاپیش آن‌ها حرکت می‌کند؛ یعنی این گونه نیست که منتظر باشد تا دیگران راهی را انتخاب کنند و بپیمایند تا او به دنبال آن‌ها حرکت کند و دنباله‌رو آنان باشد. کسی که پشت سر دیگران حرکت می‌کند، چه مناسبتی دارد که به او «امام» گفته شود؟ البته این امامی که در جلو و پیشاپیش دیگران حرکت می‌کند، تفاوتی ندارد که امام معصوم (علیه السلام) یا امام برحق دیگری باشد؛ مثل ائمه‌ای از مستضعفین که طبق مفاد آن آیه، خداوند آن‌ها را به پیشوایی خلق می‌رساند. (مصباح یزدی، ۱۴۰۲: ۳۶۶).

۱۳) از اولوالعلم تا راسخون فی العلم

از دیگر مصادیق مهم موضوع خواص در میان جامعه، دانشمندان هستند. در میان اوصاف قرآنی یکی از مواردی که به انسان‌ها برتری می‌بخشد، علم است. و اولوالعلم افرادی می‌باشند که به تعبیر قرآن کریم، صاحب درجات هستند: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...» (مجادله، ۱۱)

آیه شریفه دلالت می‌کند بر اینکه مؤمنین دو طایفه هستند، یکی آنهایی که تنها مؤمنند، دوم آنهایی که هم مؤمنند و هم عالم، و طایفه دوم بر طایفه اول برتری دارند، هم چنان که در جای دیگر فرموده: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا

يَعْلَمُونَ» (زمر، ۹). با این بیان روشن گردید که مساله بالا بردن درجاتی که در آیه شریفه مورد بحث آمده، مخصوص علمای از مؤمنین است. آنها هستند که کلمه "رفع درجات" در موردشان صادق است، و اما بقیه مؤمنین ارتقائشان به چند درجه نیست، بلکه تنها به یک درجه است. بنا بر این، تقدیر آیه شریفه چنین است: "يرفع الله الذين امنوا منكم درجة و يرفع الذين اتوا العلم منكم درجات" و در این آیه شریفه تعظیم و احترامی از علمای امت شده که بر هیچ کس پوشیده نیست. و جمله "و الله بما تعملون خبير" مضمون آیه را تاکید می کند. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۳۲۷/۱۹)

نقش کلیدی دانشمندان و کنشگری خاص نهاد علما و راهبری عموم جامعه به دست این افراد نیز از مواردی است که در میان آیات جلوه گر است. از جمله آنها انذار و توجه به قوم خودشان می باشد: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه، ۱۲۲)

در میان دانشمندان هم درجه ای وجود دارد که در میان آیات، با عنوان راسخان در علم شناخته میشوند: «...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران، ۷). «لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ؛ دانشمندان و راسخان در علم از اهل کتاب، به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده است ایمان می آورند» (نساء، ۱۶۲)

همانطور که از معنی لغوی این کلمه استفاده می شود منظور از آن، کسانی هستند که در علم و دانش، ثابت قدم و صاحب نظرند. البته مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است که همه دانشمندان و متفکران را در بر می گیرد، ولی در میان آنها افراد ممتازی هستند که درخشندگی خاصی دارند و طبعا در درجه اول، در میان مصادیق این کلمه قرار گرفته اند و هنگامی که این تعبیر ذکر می شود قبل از همه نظرها متوجه آنان می شود. و اگر مشاهده می کنیم در روایات متعددی "راسخون فی العلم" به پیامبر گرامی اسلام ص و ائمه هدی ع تفسیر شده، روی همین نظر است. در اصول کافی از امام باقر یا امام صادق ع نقل شده است که فرمود: "پیامبر خدا بزرگترین راسخان در علم بود و تمام آنچه را خداوند بر او نازل کرده بود از تاویل و تنزیل قرآن می دانست، خداوند هرگز چیزی بر او نازل نکرد که تاویل آن را به او تعلیم نکند و او و اوصیای وی همه اینها را می دانستند" (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۴۴۰/۲).

۱۴) ربانیون و احبار

به واسطه ی درجه علمی که یک فرد کسب میکند انتظار از او هم بیشتر میشود. یکی از انتظاراتی که قرآن نسبت به این افراد بیان میکند، خدایی شدن و قرار گرفتن در زمره ربانیون است: «كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (آل عمران، ۷۹).

کلمه "ربانی" که جمعش "ربانیین" است، منسوب به رب است. کسی است که اختصاص و ارتباطش با رب شدید و اشتغالش به عبادت او بسیار است. و آیه چنین معنا میدهد که شما باید به خاطر تعلیمی که از کتاب به دیگران می‌دهید و به خاطر دراستی که خود در بین خودتان از کتاب دارید، بیشتر از سایرین به خدا نزدیک شوید و بیشتر عبادتش کنید. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۳۶/۳)

به طوری کلی ربانیون معنی دانشمندانی است که مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند، ولی در بسیاری از موارد این کلمه به علمای مذهبی مسیحی اطلاق می‌شده است. و احبار جمع "حبر" (بر وزن ابر) به معنی دانشمندانی است که اثر نیکی از خود در جامعه می‌گذارند، ولی در بسیاری از موارد به علمای یهود گفته میشود.

به این ترتیب از موارد دیگری که از دانشمندان جامعه خواسته شده است آن است که جامعه را از اشتباهاتش نهدی کنند.

«وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * لَوْلَا رِبَّاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمُ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (مائده، ۶۲ و ۶۳)

در این آیه علمای آنان یعنی ربانیین و احبار را توبیخ می‌کند، و به این جرمشان مؤاخذه می‌نماید که آنان حضور داشتند و آلودگیها و گناهان ملت خود را می‌دیدند، و می‌توانستند ایشان را راهنمایی نموده و از منکر نهی‌شان نمایند، و لیکن نکردند و آنان را از این گونه گناهان موبقه و بس بزرگ جلوگیری نمودند، با اینکه عالم به احکام دین خود بودند و می‌دانستند که این گونه کارها گناه و نافرمانی خداست (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۳/۶).

قابل توجه اینکه درباره توده مردم در آیه سابق تعبیر به یفعلون شده و در این آیه در مورد دانشمندان تعبیر به یصنعون و می‌دانیم که "یصنعون" از ماده "صنع" به معنی کارهایی است که از روی دقت و مهارت انجام می‌گیرد ولی "یعملون" از ماده "عمل" به هر گونه کار گفته می‌شود اگر چه دقتی در آن نباشد و این خود متضمن مذمت بیشتری است زیرا اگر مردم نادان و عوام کارهای بدی انجام می‌دهند، قسمتی از آن به خاطر نادانی و بی‌اطلاعی است، ولی دانشمندی که وظیفه خود را عمل نکند حساب شده، آگاهانه و ماهرانه مرتکب خلاف شده است، و به همین دلیل مجازات عالم از جاهل سنگینتر و سخت‌تر است! (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۴۴۸/۴).

البته فراتر از راهبری و نهی از منکر که وظیفه ی همه ی علما میباشد، گاهی اوقات ایفای نقش در لایه ی حکمرانی هم بر عهده علمای ربّانی گذاشته است. در آیه ۴۴ سوره مائده، به این موضوع اشاره شده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ...» بی‌تردید ما تورات را که در آن هدایت و نور است، نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم تورات بودند، بر اساس آن برای یهودیان داوری می‌کردند، و دانشمندان الهی مسلک و عالمان یهود، به سبب آن که حفظ و حراست کتاب خدا از آنان خواسته شده بود و بر آن گواه بودند، به وسیله آن داوری می‌کردند... (مائده، ۴۴).

در این آیه، واضح است که همان نقش نبیون (حکم کردن بر اساس کتاب الله)، بر عهده ربّانیون و احبار قرار داشته است. در واقع مشاهده می‌کنیم که در این آیه به صورت یکپارچه، حکومت نبیون را در کنار حکومت علمای ربّانی و دانشمندان قرار می‌دهد. با این تفاوت که نبیون حکمشان صد در صد بر اساس تورات است و تسلیم کتاب الهی هستند، ولی ربّانیون

و احبار به واسطه آن مقداری که از کتاب می‌فهمند و استحفاظ کردند و بر آن شهادت می‌دهند یعنی درست می‌دانند، حکم و داوری می‌کنند.

نتیجه گیری

نتایج به دست آمده از تحقیق حاضر نشان می‌دهد که در نظام مطلوب حکمرانی قرآنی، مرزی میان امام و مردم وجود ندارد. اما با توجه به وضعیت عملکرد افراد، میتوان درجات مختلفی برای نقش آفرینی گروه ها و افراد در جامعه متصور شد. لذا حلقه میانی اساساً مفهومی نسبی و تشکیکی است که در لایه های متفاوتی قابل تعریف است. و قابل تطبیق بر پیشرانهایی از خود مردم در نسبت با امام هستند.

بنابراین معیار اصلی در نقش آفرینی مردم در حکمرانی، سطح پیشرانی آنهاست و هرکسی در هر امری جلودار باشد، خودبه خود و به صورت تعینی، امام و حلقه میانی در آن امر می‌باشد. و همچنین اگر بتواند خصیصه های درجات مختلف را مرحله به مرحله کسب و تقویت کند، به درجات مقام امامت نزدیک تر خواهد شد. و همانگونه که ذکر شد، این مسئله حتی در میان پیامبران معصوم هم قابل تطبیق است که برای رسیدن به مقام امامت به حد اعلی، میبایست درجات و ابتلائاتی را سپری میکردند

از مجموع و کنارهم قرار دادن این مباحث، به دست می‌آید که کسانی در جامعه هستند که نقش پیشران و به نوعی واسطه میان مردم و حاکمیت را ایفا می‌نمایند و نقش پررنگی در در به میدان آوردن مردم دارند. در واقع جهت پیشبرد راهکارهای عملی به دست مردم و واسطه‌گری در هدایت ولیّ جامعه، نیاز به خواص و حلقه واسطی از میان خود مردم است. و در باب مفهوم این بحث، خواص حلقه‌های میانی را می‌توان به مثابه جریانی ارتباطی میان رهبر جامعه و آحاد مردم دانست که در سطحی میانه، نقش آفرینی می‌کنند. این حلقه‌ها، همچون موتور محرک جامعه عمل کرده و پیش‌برنده اهداف عالیّه آن هستند.

با وجود این که حلقه‌های میانی، پل ارتباطی میان امام و مردم محسوب می‌شوند، نباید تصور کرد که ارتباط مستقیم رهبر و مردم از این طریق محدود می‌شود. بلکه، ارتباط بین رهبر و مردم به صورت مستقل و بی‌واسطه برقرار است؛ با این حال، این حلقه‌ها، مسئولیت پیگیری، تبیین و شفاف‌سازی سیاست‌های رهبری در قبال جامعه را برعهده دارند و همچنین به تدقیق جهت‌گیری‌ها، ایجاد انگیزه و فعال‌سازی ظرفیت‌های عظیم جامعه کمک می‌کنند.

در این میان، اندیشه و تجربه بزرگان، زمانی به ثمر می‌رسد که شور و حرکت جوانانه نیز وجود داشته باشد. جوانان، پیشران اصلی حرکت انقلاب و تحولات اجتماعی هستند. برخی افراد، با برخورداری از موهبت‌ها و استعدادهای الهی، در عرصه‌های مختلف پیشگام می‌شوند. آنها در میدان مبارزه، همواره پیشتاز و رزمنده خط اول هستند و می‌توانند دیگران را به جلو بکشانند. این افراد، با کنشگری موثر، جریان‌ساز شده و قدرت ایجاد تحول دارند. به همین دلیل، از این منظر، به آنان خواص و حلقه‌های میانی گفته می‌شود؛ چرا که توانایی پیش‌بردن دیگران و نزدیک کردن آنان به خواسته‌های رهبری را دارند. آنها همچنین می‌توانند با توانمندسازی افراد، جامعه را در مسیر تعالی و پیشرفت هدایت کنند.

• قرآن کریم

۱. خامنه ای، سیدعلی، بیانات در جمع اساتید، فضلا و طلاب حوزه‌های علمیه قم در مدرسه فیضیه، ۱۳۷۹/۷/۱۴
۲. خامنه ای، سیدعلی، بیانات در دیدار اعضای مجمع نمایندگان طلاب و فضلاء حوزه علمیه قم، ۱۳۹۴/۱۲/۲۵
۳. خامنه ای، سیدعلی، بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت. تاریخ، ۱۳۸۴/۷/۱۷
۴. خامنه ای، سیدعلی، بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص): ۱۳۷۵/۳/۲۰
۵. خامنه ای، سیدعلی، بیانات در دیدار فرماندهان نیروی هوایی و پدافند هوایی ارتش، ۱۴۰۲/۱۱/۱۶
۶. خامنه ای، سیدعلی، بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور، ۱۳۷۳/۴/۲۲
۷. خامنه ای، سیدعلی، بیانات در مراسم یازدهمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه‌الله): ۱۳۷۹/۰۳/۱۴
۸. خامنه ای، سیدعلی، بیانات در دیدار رضائی دانشجویان، ۱۳۹۷/۳/۸
۹. خامنه ای، سیدعلی، بیانات رهبر انقلاب در دیدار دانشجویان، ۱۳۹۸/ ۳/۱
۱۰. خامنه ای، سیدعلی، بیانات رهبر انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، ۱۳۸۲/۷/۲
۱۱. طباطبائی، محمد حسین (۱۳۷۴). ترجمه تفسیر المیزان، محمد باقر موسوی، ۵، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی
۱۲. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳). تفسیر قمی، طیب موسوی جزایری، قم: دارالکتاب.
۱۳. مصباح یزدی / نادری قمی، محمدتقی / محمد مهدی (۱۴۰۲). رستگاران، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱). تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیه.